

سرقت ادبی و علمی^۱

علی حبا الله

ترجمه حمیدرضا سالار کیا

اشاره

گویا در فرهنگ اسلامی، تنها اصطلاحی که نزدیکی بسیار با مفاد کپی رایست دارد، سرقت ادبی و علمی است؛ زیرا این اصطلاح از گذشته های دور مبتلا به شاعران و نویسندگان مسلمان بوده است. بسیاری از سرایندهگان و نثرنگاران، اقتباس و اخذ قطعات ادبی از دیگران بدون اجازه را مذموم دانسته‌اند. نویسنده این مقاله پیشینه این موضوع را در لابه لای متون کهن جست و جو و بررسی کرده است.

ابتدا از به کار بردن واژه سرقت معذرت خواهی می‌کنم و امیدوارم موجب ناراحتی خوانندگان نگردد. این مبحث از جهاتی اهمیت دارد و لزوماً باید به آن توجه داشت. زیرا سرقت در عرصه فرهنگ و ادب یکی از علل و زمینه‌های افول و انحطاط فرایندهای فکری و حتی دینی شده است. تاریخ اندیشه مسلمانان نشانگر خلاقیت و نوآوری‌های متنوع به ویژه در پنج سده اول پس از هجرت است. این پیشرفت‌ها در کنار خود، پدیده اقتباس و اخذ قالب یا محتوای آثار علمی و ادبی از الگوهای برتر را به همراه داشت. بدین گونه بود که پدیده انتحال نیز مطرح شد.

عادت اینگونه بود که نویسندگان نوشته خود را به یک نویسنده معروف، به خاطر ترویج دادن آن اثر نسبت می‌دادند. «همان گونه که جاحظ در برخی کتاب‌های خود این کار را کرده است یا شاعرانی مانند حماد بن سابور، خلف بن حیثان و ابن دأب عیسی بن یزید، شعرهای خود را به دیگران نسبت داده‌اند.^۲ گاهی اوقات این پدیده به خاطر شرایط تاریخی ناشی از اختلاط و مشتبه شدن اسناد و مدارک اتفاق می‌افتد که این امر

به دلیل فاصله زمانی زیاد بین دو اثر رخ می‌دهد؛ همان طور که برای بعضی از کتاب‌های ارسطو اتفاق افتاده است. به عنوان نمونه می‌توان به کتاب قوم‌شناسی وی اشاره کرد که اخیراً روشن شده است این انتساب ناروا و اشتباه است؛ چرا که در واقع این کتاب قسمتی از مجلدات رسالات نه‌گانه فلوطین می‌باشد.

می‌توان همه این‌ها را در ضمن پدیده‌های عادی ادبی گنجانده و در کنار این پدیده، تاریخ فکری در اسلام شاهد و ناظر پدیده‌های از نوع دیگر به نام سرقت‌های ادبی بوده است، که این نوع در چارچوب نسبتاً محدودی رخ می‌دهد، و کتاب‌های قدیمی که به مسئله نقد ادبی می‌پردازد، مانند نوشته‌های آمدی، جرجانی، ثعالبی، ابن هلال عسکری و اصفهانی و غیر این‌ها ما را از حجم محدود و کم، از سرقت آگاه می‌سازند، چیزی که شاعران بزرگ نیز از آن جان سالم به در نبرده‌اند و اتهام‌های آبی فراس حمدانی بر «هتتبی» معروف و مشهور است.

جرجانی از کهن بودن این پدیده سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: «سرقت ادبی دردی قدیم و عیبی کهن است.»^۲ سرقت در اصطلاح نقد کلاسیک ادبیات عرب، حامل مضمون ظریف و لطیفی است که مفهوم عمیقی در بر دارد، مقصود از سرقت تنها این نیست که لفظ و معنا را از دیگری به یغما ببری و به مردم چنین بیاورانی که این اثر متعلق به تو است - گرچه این از پست‌ترین و کمیاب‌ترین انواع سرقت است - بلکه مقصود و منظور از آن، در وهله اول، سرقت معنا و محتوا و روح متن است و این مورد نظر کسانی است که به اعتقاد آنان هیچ یک از شاعران نتوانستند از آن نجات یابند.^۳

و گفته‌اند: «سرقت در شعر عبارت است از این که معنا را بدون لفظ آن نقل کنند. و این درباره موارد ابتکاری و خلاقیت ویژه یک شاعر است، نه معانی و مفاهیمی که در عرف آن‌ها و در گفت‌وگوهایشان وجود و کاربرد دارد. از انواع آن می‌توان از «به نظم کشیدن نثر» و برعکس آن یعنی «به نثر در آوردن نظم» یاد کرد.^۴ بدین خاطر (یعنی گرفتن معنا و محتوای شعر از دیگران)، ابوالفرج اصفهانی، ابن عمید، صاحب بن عبّاد، ابوعلی حاتمی، ابوالحسن بن لکنک بصری، آمدی، جرجانی نیز و ابن و کعب در کتاب خود با نام *المنصف فی اظهار سرقات المتنبی* به شدت متنبی را نکوهش کرده‌اند، ولی ابن و کعب در مقدمه کتاب خود زیاده‌روی کرده است. ابن رشیق درباره سرقت معنوی سخن خوبی دارد، وی می‌گوید: «با لحاظ این مسئله، هیچ شعری از کسی پذیرفته نیست، مگر از شاعران اولیه؛ البته اگر از این لحاظ سالم مانده باشند.»^۵

بر اساس همین مبنا هم بوده که ناقدان قدیمی عرب معتقد بودند که گرفتن معنا و محتوا و سپس ریختن آن در قالبی نو و پوشش لفظی جدید - چه به صورت نظم باشد یا نثر - نوعی دزدی است.

در این‌جا از شما دعوت می‌کنم تا در بررسی و تحلیل نامه مشهور ابوعلی حاتمی به نام *الرسالة الحاتمیة* با من همراه باشید. به‌رغم این که حاتمی در داوری خود نسبت به متنبی از راه صواب منحرف گشته، ولی این کتاب در کنار کتاب‌های نقد ادبی در میراث اسلامی همانند آن‌ها از وجهه علمی برخوردار و دارای سابقه مهمی است. اهمیتش نه از جهت متن‌هایی است که در آن آمده، بلکه در پیامی است که این متن‌ها حاوی آن است، و آن این که، همان گونه که گفتیم، گذشتگان از نوآوری و خلاقیت در مورد هر چیزی و در هر زمینه‌ای بیم داشته‌اند و نوشتن نوعی نوآوری است و نوآوری آن گونه که «ادونیس» گفته،^۶ عبارت است از این که «یک چیز ناشناخته را کشف کنیم، نه یک چیز شناخته شده.» و ظاهراً هر جا ابداع و نوآوری وجود داشته باشد، در کنارش شخصی هم آماده هجوم به آن اثر است تا آن را به خود نسبت دهد. چنان که خواهد

آمد، احتمال این که در منابع سنتی و قدیمی و یا مشابه آن‌ها، به هجوم شاعری از شاعران، به قصیده کامل شاعر دیگر دست پیدا کنیم، وجود دارد؛ ولی در زمینه نثر، سندی در اختیار داریم که به ما نشان می‌دهد قدیمی‌ترین دستبرد، به قرن چهارم هجری باز می‌گردد و این مدرک، کتابی است کم حجم، اثر سیوطی، به نام *الفارق بین المصنف و السارق*. نویسنده در این کتاب برخی معاصران خود را که سرقت ادبی و هجوم به کتاب‌های نویسندگان را پیشه خود ساخته بودند، به سرقت برخی از کتاب‌هایش متهم ساخته و در ادامه تعدادی از سرقت‌هایی که قربانی آن‌ها «ابوحامد اسفرائینی» (۳۴۴-۴۰۶ ه. ق) بوده است - بنا بر آن چه که امام سبکی (۷۲۷-۷۷۱ ه. ق) حکایت کرده - اشاره کرده و هنگامی که به اسفرائینی گفته شد: «فلان کس کتاب‌های زیادی را به نگارش درآورده است.» در پاسخ آن‌ها گفت: «آن کتاب‌ها را به من نشان دهید.» هنگامی که کتاب‌ها را دید، دریافت که از کتاب‌های خودش به سرقت رفته است؛ گفت: «کتاب‌های مرا دزدید، خداوند عمرش را کوتاه گرداند.»

از دیگر کسانی که کتاب‌هایش سرقت رفته، امام ابوشامه (۶۶۵-۹۹۹ ه. ق) و علامه معروف ابن حجر است؛ زیرا بزرگ‌ترین شاگردش بر کتاب طبقات وی دستبرد زد و قسمت‌های زیادی از آن را بر گرفت، و به استادش نسبت نداد؛ در حالی که برکت علم در آن است که به صاحبش نسبت داده شود.

سارقی که شعرها را می‌رباید در حالی که (در مقام مقایسه با سرقت علم) ارزش شعر به مراتب از ارزش علم کم‌تر است، این کار بر صاحب اثر که اثرش را به یغما برده‌اند، گران می‌آید، و دیگران را نسبت به سرقت شدن آن آگاه ساخته، آماده مقابله می‌شود. اهل ادب در این کار به یاری او می‌شتابند و با نوشتن کتاب‌هایی، کوس رسوایی سارق را بر سر بازار می‌زنند. آیا کتاب *الحجة فی سرقات ابن حجة* را ندیده‌ای که در آن خبر به سرقت رفتن قصیده کامل مهذب الدین خیمی (۶۰۳-۶۸۵ ه. ق) توسط نجم‌الدین بن اسرائیل (۶۰۳-۶۷۷ ه. ق) را بیان می‌کند. اما این مسئله سرقت کتاب‌ها، یک پدیده سنتی را خلق نمی‌کند، کما این که یک یا دو بیت شعر باعث پدید آمدن یک زبان و قاعده نحوی نمی‌گردد، و این پدیده از حد لغزش‌ها و اشتباهات تجاوز نمی‌کرد تا این که در عصر حاضر به یک نشانه بیماری اجتماعی بدل شده است.

گسترش پدیده دستبرد زدن به کتاب‌ها و بحث‌ها در عصر جدید را می‌توان ناشی از پیش‌رفت فن‌آوری‌های تألیف و چاپ و ساز و کارهای کنش‌مندی فرهنگی دانست؛ در نتیجه شخصی که در شرق زندگی می‌کند، می‌تواند به آسانی به یک مقاله یا کتاب کاملی که در روزنامه‌ها و مجلات غرب چاپ و نشر یافته، دستبرد بزند. هنوز هیاهویی که درباره بعضی آثار «توفیق حکیم» ایجاد شده، حاضر و برپا است برای کسانی که همت کرده‌اند و سلسله بحث‌های جدید و قدیم «سرقت‌های ادبی» را دنبال کرده‌اند، که نمونه‌هایی از آن را مصطفی سلیمان، در *مجلة العربی* ذکر کرده است.

گفته شده که شاعر انگلیسی، جان میلتون (۱۶۰۸-۱۶۷۴ م)، نویسنده کتاب *بهشت گمشده*، موضوع، صحنه‌ها و عبارات خود را در بعضی موارد، عیناً از یک شاعر غیرمشهور ایتالیایی که هم‌عصر او بوده، اقتباس کرده است و نورمن داگلاس بر تنها نسخه از رمان *آدامو کانتو*، که نویسنده آن یک ایتالیایی به نام سراوینودیللا سالاندرآ است، دست پیدا کرده است.

مازنی، روایت کرده که عباس محمود عقّاد، رمان *طائیس* نوشته آناتول فرانس (۱۸۴۴-۱۹۲۴ م) را برای مطالعه نزد وی به امانت گذارد. چند روز بعد، یک رمان انگلیسی دیگر به نام *هائیتیا*، اثر چارلز کینگزلی

(نویسنده و کشیش انگلیسی ۱۸۱۹-۱۸۷۵م) را نیز به رسم امانت به این منظور به وی داد. عقّاد می‌خواسته نظر او را به همخوانی کامل بین دو رمان جلب کند.

عجیب این‌جا است که منتقدان، مازنی و عقّاد را متهم می‌کنند که بسیاری از اشعار خود را از یک مجموعه شعر انگلیسی با نام گنج طلایی الهام گرفته‌اند. مجله *الاسبوع العربی* در شماره مورخ ۲۲ ژانویه سال ۱۹۷۹ میلادی مقاله‌ای درباره‌ی داستان‌نویسی در عراق با عنوان «تحقیقی درباره‌ی انسان و آزادی بدن‌ها» به قلم جوزف کیروز را چاپ کرده که ترجمه‌ی لفظ به لفظ بحث داستان‌نویس عراقی، عبدالستار ناصر است که با عنوان «اشاره‌های اولیه در داستان‌نویسی عراقی معاصر» در شماره‌ی دوازدهم مجله *الموقف الادبی* در تاریخ آوریل ۱۹۷۵ چاپ شده، و نویسنده‌ی مجله *الاسبوع العربی* صرفاً عنوان را تغییر داده است!

محمد محمد خطابی، از استادان کشور مغرب، منابع اصلی و ریشه‌های مقاله‌ی تحقیقی دکتر محمد تونجی را که در نشریه *اللسان العربی* جلد ۱۳، سال ۱۹۷۶ از طرف «دفتر هماهنگی معرفی» در رباط چاپ شده کشف کرده است؛ زیرا استاد خطابی می‌گوید که مقاله‌ی تحقیقی دکتر تونجی با عنوان «نظری در ریشه‌های ضمیرهای عربی» تقریباً به طور کامل از بحث استاد عبدالحق فاضل که در شماره‌ی پنجم همان نشریه در سال ۱۹۶۷ چاپ شده بود، اقتباس شده است.

دکتر ابن عبدالله الاخضر، اهل الجزایر در مجله *الطلیحة الادبیة العراقية* در فوریه سال ۱۹۷۹ از این مسئله پرده برداشته است که عبدالجبار محمود هنگامی که بحثی را با عنوان «تأثیر داستان هزار و یک شب بر تئاتر اروپا» در اکتبر سال ۱۹۷۸ در همین مجله چاپ کرد، دکتر عماد عبدالسلام، آن بحث را عیناً در شماره‌ی ششم مجله *عراقی الاقلام* در سال ۱۹۷۰ منتشر کرده بود!

پاول شاوول، نویسنده (مقالات) فرهنگی در هفته‌نامه *المستقبل*، دیداری با خاورشناس فرانسوی ژان فونتین، نویسنده کتاب *مرگ و رستاخیز نزد توفیق حکیم*، داشته که در شماره‌ی ۱۰۹ مورخ ۲۴ مارس ۱۹۷۹ مجله چاپ شده است. فونتین می‌گوید: «در نمایشنامه *اصحاب کهف* سرقت‌هایی وجود دارد. این نمایشنامه از نگاهی به گذشته اثر ادوار بیلامی و روزگار غیر واقعی، *روزگار خیالی* اثر هنری رنیه لونورمان گرفته شده است و من در این نمایشنامه توفیق حکیم، جمله‌هایی را که ترجمه‌ی لفظ به لفظ از این دو نمایشنامه است، یافته‌ام؛ بلکه حتی بعضی صحنه‌ها نیز از آن‌ها نقل شده است و این در کنار نوزده کاری است که از کارهای هنری غربی‌ها الهام گرفته شده است.^۱

همین پدیده‌های بیمارگونه را در زمینه فقه نیز می‌یابیم و متخصصان در فقه تطبیقی، بعضی حوادث را زیر نظر گرفته‌اند که قربانی آن‌ها برخی دانشمندان نوآور و خلاق بوده‌اند. از جمله آن‌ها شرحی است که ابن هارون و ابن عبدالسلام بر مختصر ابن حاجب نوشته‌اند؛ زیرا این دو، حرف‌های ابن رشد را سرقت کرده، به خودشان نسبت داده‌اند و این حجاب آن دو را به خاطر این کارشان سرزنش کرده است ولی آن دو توانسته‌اند به او پاسخی بدهند.

فرد دیگری به نام علاءالدین علی بن خلیل طرابلسی، که حنفی مذهب و قاضی قدس بود (متوفای ۸۴۴ هـ. ق) تبصره ابن فرحون (متوفای ۷۹۹ هـ. ق) را با اندک تغییری در بعضی عبارات به خودش نسبت داده است و نام آن را *معین الاحکام* نهاده است. چیزی که به او جرئت این کار را بخشیده این است که فاصله زمانی بین این دو اندک است؛ به گونه‌ای که اجازه انتشار آن کتاب را به صورتی که مانع از سرقت آن شود،

نمی‌داده است. سرقتی که به خاطر در بر داشتن جنایت دروغ‌گویی و نسبت دادن ناروای کتاب دیگران به خود، قابل گذشت نیست.

اگر شرح رملی بر منهای نوری و شرح دیگرش را که متعلق به ابن حجر هیثمی است ببینید، در خواهید یافت که این دو شرح در تمام عبارات، جز مقداری اندک، با هم یکی هستند و محال است که این موضوع از باب یکی بودن ذهنیات آن دو باشد. ولی چه کسی سارق است و از چه کسی سرقت شده، خدا می‌داند. اما شرح شمس‌الدین بن قدامه بر متن کتاب المقنع، رونوشت برابر اصل از کتاب *المغنی* تألیف عمویس، موفق‌الدین بن قدامه است که در آن، کتاب مختصر خرقی را شرح کرده است.^{۱۰}

از زمینه‌های دیگری که دستخوش سرقت قرار گرفت، زمینه هنری مانند موسیقی، نقاشی و غیر آن است که مجال ذکر آن‌ها نیست، و ناقدان هر روز نمونه‌های فراوان، و آمارهای حیرت‌آوری از حجم سرقت را به ما نشان می‌دهند که از طرف شیفتگان شهرت، صادر می‌شود. و این کار به جایی رسیده که بحث‌های کاملی را به یغما می‌برند. این کار جز پنهان کردن نوآوری‌ها و اکتشافات در انبوه سرقت‌های اشخاص بی‌کفایت، دستاورد دیگری نداشته است.

این هجوم بردن‌ها در عصر ما از آثار بیگانگان به صورت وحشتناکی افزایش یافته است، تا جایی که کتاب‌های کامل زیادی به وجود آمده که غالباً نویسندگان آن‌ها، کاری جز نقل دادن آن‌ها به زبان عربی نکرده‌اند و نام‌های مترجمان آن‌ها را در جای نام‌های نویسندگان آن‌ها قرار می‌دهند تا جایی که مترجمان و نقل‌کنندگان آن متن‌ها، بدل به نویسندگان آن کتاب‌ها می‌شوند.

داغی بازار سرقت و غارت، از نویسندگان، به شاعرانی که می‌بایست از تجربیات خود و احساسات خود، تعبیر کنند، انتقال یافته است، و کافی است یک نمونه نقل کنیم که مربوط به یکی از شعرای بزرگ عرب عصر حاضر، یعنی زنده‌یاد ابراهیم عبدالقادر مازنی است: بین ادیبان، مشهور است وی قصیده‌های کاملی را از شاعران غرب گرفته است.

ضرر این نقل و دزدیدن افکار و نسبت دادن آن به غیر صاحبان آن‌ها، به زبان‌های اخلاقی که اخلاق و معیارهای کرداری و رفتاری را تهدید می‌کند، خلاصه نمی‌شود و پی‌آمد این پدیده، اثری عمیق‌تر دارد و خطر زیادتیری برای طرز تفکر ملت؛ از جمله نتیجه‌های این سرقت، این بود که طرز تفکر عرب دچار اضطراب و تزلزل شد و در اندیشه عرب تشویش ایجاد کرد، و معیارهای مردم در اخلاق، آداب و هنر دچار اضطراب گشت و موجب شد که ملت به مبادی و مبانی فرهنگی خود کم‌تر توجه کنند؛ و به عبارت دیگر، این چیزها نزد مردم، دیگر یک مبنای فرهنگی متمایز و مشخص نداشت و باعث شد کم‌کم ویژگی و خصوصیت استقلال خود را که در طول نسل‌ها بنیان نهاده بود، از دست بدهد؛ در حالی که آن قدر قدرت و شخصیت داشت که امت عربی به واسطه آن‌ها می‌توانست منزلت و شأن خود را بین امت‌های تاریخ به‌دست آورد.

به نامه حاتمی باز می‌گردیم، رساله‌ای که فرض را بر آن می‌گذارم حاتمی با نوشتن آن خواسته است نوع جدیدی از «نقد ادبی» را بنیان‌گذارد که نوآوری را ژرف‌تر از ریختن یک معنا در قالب‌های مختلف هنری می‌داند، و این همان نوآوری در خود معنا است، ولی این جنبه را نقد ادبی جدید سعی داشته در حاشیه قرار دهد و از بین ببرد. این‌جا است که محصول تمدن اسلامی بی‌نظیرترین محصول به شمار می‌رود.

اگر مبانی‌ای که حاتمی و منتقدان عرب بر طبق آن رفتار کرده‌اند، شامل کتاب‌هایی می‌شود که در ضمن بررسی‌های معانی تکراری دزدی کرده‌اند، پس بعضی از منابع سنتی و بیش‌تر نوشته‌های معاصر، سرقت به حساب می‌آیند؛ کتاب‌هایی که منشأ وجود کتاب‌های دیگر می‌شوند. بنا بر این نمی‌توان نوآوری را به کتابی نسبت داد، مگر به کتاب‌های مرجع و مادر که استخوان‌بندی همهٔ علوم به حساب می‌آیند. در غیر این موارد کلام ابوریحان توحیدی، صدق می‌کند که می‌گوید: «کلام بر روی کلام، دور خود چرخیدن است و باعث شباهت عبارات با یکدیگر می‌شود.»

«توفان زبان‌ها برپاست... اسماعیل به روی انبوهی از کتاب‌های مرده قرار گرفته است. رؤیاهای اسماعیل بی‌تعبیر مانده است، پیشانی وی خاکی است. اسماعیل چیزی نیست جز صداهایی که بر روی هم می‌لفزند، ولی به جایی نمی‌رسند.»^{۱۱}

آیا این کتاب‌های روی هم انباشته که همچون تپه‌ای است عظیم و هولناک، برای ما کافی نیست؟ هنگامی که به آن کتاب‌ها می‌نگری، آن‌ها را چیزی جز تکرار کتاب‌های گذشتگان نمی‌یابی، و سارقان آن‌ها - بریده‌باد دست‌هایشان - زحمتی جز نشخوار کردن آن کتاب‌ها نداشته‌اند؛ زیرا آن‌ها مشکلات و معضلات علمی و فکری جدید را دنبال نمی‌کنند؛ راه و روش آن‌ها تبعیت کردن و تقلید است نه نوآوری. وقتی که کارهای زشت خودشان را به رخشان می‌کشی، خشمگین می‌شوند و از دهانشان عباراتی زمخت و خشن بیرون می‌جهد؛ مانند صخره‌ای که از سراسیمگی کوه در حال غلتیدن باشد؛ مانند سیل ویران‌گر، یا سنگی که سیل آن‌را از بلندای تکبر و غرور به پایین کشیده است.

ما، اعم از مسلمان و سکولاریست، در کانون‌های فرهنگی خود خشمگین و عصبانی می‌نشینیم و این که در جهان عرب، فرهنگ کتابخوانی در مرتبهٔ پایینی قرار دارد، دندان‌ها را از خشم به هم می‌فشاریم و همچنان آیهٔ یأس را برای خودمان می‌خوانیم؛ آیه‌ای که توانایی فهمیدن و تفسیر آن را کسی ندارد، مگر آن که با تمام وجود با رنج‌های این امت فقیر و بی‌کار آشنا باشد و با دغدغهٔ نهضت و آینده‌زنگی کرده باشد. سازمان جهانی یونسکو گزارشی را ارائه می‌کند که می‌گوید: فقط سه درصد یا پنج درصد عرب‌ها - دقیقاً به خاطر ندارم - کتاب می‌خوانند!

اگر وزارتخانه‌های ذی‌ربط و مؤسسات فرهنگی عربی، به ویژه سازمان‌های وابسته به اتحادیهٔ عرب، به سرعت اقدام به قانون‌گذاری و کنترل در زمینهٔ چاپ و نشر - مانند اسکنا، که این چنین است - نکنند و در کنار تلاش برای ورود به عصر جدید، برای ترجمهٔ هدف‌دار و گسترده گام برندارند، کتاب رو به زوال و نابودی می‌رود؛ به ویژه پس از گسترش فن‌آوری‌های ارتباطی معرفتی و اطلاع‌رسانی و در نتیجه فرهنگ عربی، فرهنگ نخبگان می‌شود و هرگز نخواهیم توانست آن را فرهنگ تودهٔ مردم قرار دهیم.

گمان می‌کنم که خواننده زودتر از من به این سؤال رسیده باشد که: «اگر وسایل چاپ و نشر و ساز و کارهای ارتباطی معرفتی بر گسترش پدیدهٔ سرقت کمک می‌کند، در این صورت علت اساسی که در ورای پیدایش این پدیده نقش داشته، آیا چیزی جز کژی و ناهنجاری اشخاص است؟»

در این‌باره من معتقدم تغییراتی که در موضوع نقد ادبی ایجاد شده، تأثیر زیادی در از بین بردن و نابیه‌سامانی وضع متن منشور داشته است. در حالی که نقد قدیم به تعادل و دنبال کردن سرقت‌ها و نقص‌ها و رسوا ساختن و بر طرف کردن آن‌ها و توجه به لفظ و معنا و چاپ و صنعت و... می‌پرداخت؛ در عصر جدید

بیشتر چیزهایی که یاد شد، در آن وجود ندارد و مهم‌ترین آن‌ها باب «سرقت» می‌باشد که امکان تعمیم آن برای در برگرقتن نثر هم وجود داشت، ولی نهایت چیزی که «نقد ادبی جدید» به دنبال آن است، تفسیر و تحلیل کار ادبی است.

منتقد در نقد ادبی جدید، بیش‌تر شبیه واسطه میان دو طرف، یعنی «نوشته ادبی» و «خواننده» است و او به دلیل دانش‌های گوناگون و مهارتش در فهم و کاوش متون و شناخت گسترده و جامعش نسبت به فرهنگ و خصالت‌های دوره‌های که کار جدید هنری یا ادبی به آن عصر منسوب است، تنها کسی است که می‌تواند ما را بر جنبه‌های زیبایی یا کاستی و نقصان و بر مفاهیم نهفته در کار جدید هنری و ادبی و بر رموز شیفتگی و توجیه همساز شدن (خواننده) با متون ادبی - در مواقعی که خواننده مطلب را به خوبی درک نکرده - رهنمون شود؛ گویی که منتقد نقش راهنما را ایفا می‌کند.^{۱۲} بالاتر از این می‌گوییم که بیش‌تر کارهای نقد ادبی جدید، بررسی و تحقیقاتی است بی‌فایده و بدون ارزش؛ چراکه توضیح واضح است، و این مسئله - چنان‌که گفته‌اند - از پیچیده‌ترین مشکلات است.

گاهی اوقات گمان می‌شود که من در برخی قضاوت‌هایم بسیار سخت‌گیر و خشن هستم - بگذار این طور گمان کنند - ... (و از قضاوت‌هایم همین نتیجه برای من بس) که باعث مطرح شدن مسئله مهمی از مسائل جامعه‌شناسی معرفتی در جهان عرب می‌شود و شاید بتوانیم علت کمرنگ بودن گفتمان‌مان را کشف کنیم، و بدون شک کشف خواهیم کرد که خواری، بیچارگی و بدبختی بر ما نوشته نشده، مگر به این خاطر که ما در زمره کسانی گشته‌ایم که خداوند متعال در شأن آنان فرموده است:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا أَقْلًا تَحْسَبُهُمْ
بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

البته گمان مبر کسانی که بدان چه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند به آن چه نکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، قطعاً گمان مبر که برای آنان نجاتی از عذاب است، (که) عذابی دردناک خواهند داشت. (آل عمران / ۱۸۸)

در این‌جا خوب است بین بنا نهادن افکار جدید بر دستاوردهای فکری گذشته، یا فقط و فقط برگرداندن و تکرار افکار گذشته، ولی با روش و شیوه‌ای دیگر (متفاوت با روش گذشته)، و بین ارائه افکار و اندیشه‌ها با روش‌هایی که از سوی بنیان‌گذاران آن اندیشه‌ها عرضه می‌گردد، تفاوت قائل شویم؛ زیرا این امکان وجود دارد که اندیشه‌های نو و تازه را بر مبنای دستاوردهای مشخص و معلوم گذشته مرتب سازیم، و یا موضوع و فکری را از گذشته بگیریم و در سبک و سیاق جذاب‌تری عرضه کنیم؛ و این روش در زمینه‌های ادبی، با همه گوناگونی‌اش، شایع و رایج است؛ پس هر دوی این‌ها نوافرین و مبتکرند: یکی در زمینه فکر و موضوع خلاق، و دیگری در زمینه شکل و صورت. بدین جهت از الفریدی دی موسیه نقل شده که به منتقدان خود گفته است: «آیا چیزی از نیستی به وجود می‌آید.» در حالی که خودش علیه لافوتتن (نویسنده فرانسوی ۱۶۲۱-۱۶۹۵م) حکم کرد که وی همه چیز را از دیگران می‌گیرد و در عین حال در هیچ زمینه‌ای تقلید نمی‌کند (چون تقلید این است که سبک و سیاق و یا مفهوم را از دیگران بگیرند، نه تمام مطالب و صحنه‌ها را).

آفت نثر عربی در کسانی است که نویسندگی و نگارش را تحت تصرف خود در می‌آورند؛ بر آن چیره می‌شوند و جمله‌ها و عبارت‌ها را می‌ستانند. کسانی که تقلید را پیشه خود ساخته‌اند، در کتابخانه‌ها رفت و آمد

می‌کنند تا با حرص و ولع آن‌چه که به چشم آید بستانند و طعمه خود سازند و از این طریق راه مدح و ستایش دیگران را برای خود هموار کنند، این همه در بین انبوهی از نوشتارهای بی ارزش و کلمات به اسارت گرفته شده، پوشالی و الهام گرفته از دیگران قرار دارد. همه این‌ها را می‌توان از ناهمخوانی و پراکندگی آن دریافت؛ همانند مرکبی که با صخره‌ای برخورد کند. هدف ایشان جز این نیست که می‌خواهند ساختار نوشتاری خود را ساختاری ناقص درآورند؛ ساختاری که برای دیگران ظاهرش ژرف و عمیق جلوه کند ولی در واقع تلاشی است نیرنگ‌آلود که از سادگی و بی‌مایگی بهره‌ای وافر دارد.

اگر نبود قوانینی که نوآوری‌های نویسندگان را حمایت کند و سارقان را بر سر جای خود نشانند، در کنار اقدام بعضی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و متفکران بزرگ برای رسوا کردن آنان و پی‌گیری سرقت‌های آنان، وضع نابه‌سامان‌تر از آنی می‌شد که قبلاً درباره آن سخن گفتیم.

معتقدم که پدیده سرقت در گذشته و حال وجود خود را وامدار مسئله مناقشه بین طرفداران نظریه لفظ و طرفداران نظریه معنا می‌داند؛ زیرا کسی که به تئوری معانی مطرح شده معتقد باشد، و این که فرهیختگان و نویسندگان به واسطه سبک نگارششان متمایز می‌شوند، در بعضی صورت‌های سرقت ادبی عیب و نقصی را نمی‌بیند؛ زیرا جز نوآوری و خلاقیت در تعبیرها و ترکیب‌ها که بدون تقلید و آگاهی قبلی باشد، چیزی نظر او را به خود جلب نمی‌کند، که البته این هم در غیر از منابع مشترک در شکل و محتوا است، تا این که هر اثر نوشتاری از ویژگی خاصی برخوردار باشد که به تجربه جدید بودن، مشخص و متمایز گردد، و غنای آگاهی و اطلاع‌رسانی در آن بارز باشد، و این مطلبی است که بازار ادب و نویسندگی به آن نیاز دارد و شمار زیادی از طرفداران هر دو نظریه و دوستداران آن‌ها از آن حمایت می‌کنند؛ کسانی که پاسخ مشهور متنبتی، آن‌ها را راضی نمی‌سازد، آن‌گاه که از متنبتی درباره سرقت‌هایش پرسیدند، گفت: «شعر همچون جاده است و گاهی گام بر روی گام قرار می‌گیرد.»

راه‌های علم در زمان ما شاخه شاخه شده است و به نظر می‌رسد برخی از راه‌ها در علوم و فنون مختلف هنوز پیموده نشده است و به همین خاطر بوده که تقسیم کلاسیک و کهن برای هدف‌های نویسندگی در علوم و فنون و معیار سنجش پیدا شده است؛ تقسیمی که آن را شمس‌الدین بابلی (متوفای ۱۰۷۷ هجری) در نظر گرفته و ملا محبی محمد امین بن فضل الله در کتاب خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر آن را ذکر کرده است. کلام او این است که: «نویسندگی بر هفت قسم است که هر دانشمند عاقلی در همین قالب‌ها قلم می‌زند، و آن تقسیم‌بندی این است: (مطلبی که نویسنده می‌خواهد درباره آن چیزی بنگارد) یا پیشینه‌ای نداشته و نویسنده آن را ابداع می‌کند، یا مطلب ناتمامی است که نویسنده آن را کامل می‌سازد، یا مطلبی است ابهام‌دار و نویسنده بر آن شرح و توضیحی می‌نویسد، یا مطلبی است طولانی و نویسنده آن را کوتاه و مختصر می‌کند، بدون آن که چیزی از معانی از مفاهیم آن را مختل نماید، یا مطلب پراکنده‌ای است که نویسنده آن را یکجا گرد می‌آورد، یا مطلب به صورت آمیخته و مخلوط است، نویسنده آن را مرتب می‌سازد، و یا این که مصنفی درباره مطلبی به اشتباه رفته و نویسنده آن را اصلاح می‌کند. شایسته است هر نویسنده‌ای که در موضوعی از دیگران پیشی گرفته، کتابش از پنج فایده بی‌بهره نباشد: الف. ابداع مطلب اگر قبلاً وجود نداشته است؛ ب. گردآوری مطلب اگر به صورت پراکنده وجود داشته است؛ ج. توضیح دادن آن اگر

مطلب ابهام داشته باشد؛ د. نظم و ترتیب نیکویی به آن بدهد و نوشته خوبی را ارائه کند؛ ه. کلام زاید را حذف کند و از درازگویی آن بکاهد.^{۱۳}

نگارنده گوید: این تقسیم و ارزشیابی، با ورود به عصر اطلاع‌رسانی در بیش‌تر بخش‌هایش بی‌فایده شده است، چیزی که به کارگیری آن نقش مهمی را در صیانت از نوشته‌های مهم از خطر نابودی و تباهی، ایفا کرده است و اگر نویسنده بعدی اقدام به توضیح دادن، کوتاه کردن یا حاشیه زدن بر آن کتاب‌ها نمی‌کرد، آن کتاب‌ها از بین می‌رفتند و گم می‌شدند و همگان می‌دانند که تحقق این احتیاط‌ها و پیش‌گیری‌ها در عصر فن‌آوری‌های اطلاع‌رسانی جدید محال است، و اگر بخواهیم این مبانی و نظریات در حیات فرهنگی‌مان فعال و پویا باشد، مقدار زیادی نوشته خواهیم داشت - همان گونه که الآن وجود دارد - در حالی که این نوشته‌ها، گرچه به درد شخص جاهل (و بی‌سواد) می‌خورد، و دانش را به او می‌آموزد، ولی بر خود دانش چیزی نمی‌افزاید؛ یعنی در بالا بردن درجه انباشتگی دانش سهیم نیست و در غیر از این کتاب‌ها نیز نیازی به آن‌ها نیست.

به نظر من، نوشتن در عصر جدید هنگامی ارزش دارد که در شکافتن نیروهای عبارت‌سازی سحرآمیزی که در الفاظ وجود دارد، توفیق حاصل کند، تا همواره بر چیزهایی که امکان دارد، باز جاری، الهام‌بخش و سرشار از زندگی جوشان باشد.

زندگی در نویسندگی، آشفتگی بیایی بین لفظ و معنا است؛ آشفتگی‌ای که باعث می‌شود از تمامی انرژی تولید بهره برد و این‌گونه نخواهد بود مگر این‌که کسی دغدغه نوآوری و چشم‌اندازهای پیش‌رفت داشته باشد، عرصه فرهنگی، آن نوع از کتاب‌هایی را که دربردارنده این گونه اوصاف نیستند دور خواهد افکند؛ چرا که پر از حرف‌های لنو و بیهوده هستند که هیچ فایده‌ای را در بر ندارند؛ یا نسبتاً فایده دارند، ولی از معانی و مفاهیم نو و جنبه زیبایی بهره‌ای نبرده‌اند. آن‌چه ما را بیمناک می‌سازد این است که پیروان این گرایش منبع اراده تمام ناشدنی‌اند. چه، این اراده در مسیر تقویت و تثبیت مشکلات و موانع سر راه فکر و اندیشه به کار می‌رود یا در راه نشاط دادن و تشویق شیدان دانش به وسیله ایجاد شور و هیجان زیاد به دزدی و سرقت کسانی که بازار کتاب را با تولیدات و محصولات مومیایی شده و کالای دزدی پر می‌کنند. اینان به خاطر مهارتی که در زمینه سوء استفاده از آشفتگی مرزهای بین نثر و نظم داشته‌اند، توانستند بر بازارهای کتاب تسلط پیدا کنند، ولی تنها موفق شدند ادبیات لفظی را بین مردم نشر دهند که بوی قبرها و سرقت ادبی و عقب‌ماندگی را میان مردم پخش می‌کند. گشایشی در این میدان یافتند تا نوشتارهای خود را که از آرزوها و رغبت‌ها سرچشمه می‌گیرد و در خودمحوری خلاصه می‌شود، منتشر سازند، و چیزی را ستایش کنند که نه در پیدایش و آغازش ارزشی دارد و نه در بقا و استمرارش.

خلاصه به این نتیجه می‌رسیم که مرض سرقت، آفت مستحکم و ریشه‌داری در بدنه ادبیات عرب از زمان‌های کهن و دور است و به ظاهر چنین است که این بیماری در ادبیات جهانی نیز انتشار یافته است.

مثلاً هومر، شاعر مشهور یونانی، متهم شده که قصیده‌های *ایلیاد* و *ودیسه* خود را از باورها و داستان‌هایی که در آن زمان در فرهنگ تمدن مصر شایع بوده، گرفته است و تنها کاری که انجام داده این است که عنوان‌ها و اسامی آن قصیده‌ها را تغییر داده است، و آن‌چه که هرودوت، از هومر ذکر کرده، شاهد بر این مدعا است؛ چون او را به تصحیح، چارچوب‌بندی و جمع‌آوری توصیف کرده است. معنایش این است که مشهور در آن زمان‌ها این بوده که هومر آن‌چه را که بدان شهرت یافته، ابتکار و اختراع کرده است.

همچنین ملاحظه کردیم که پدیده سرقت در عصر جدید، همراه با رشد ابزار و آلات ارتباط، چاپ، تبلیغات و روزنامه‌نگاری، بزرگ و گسترده شده است؛ اما تحقیقات نقدی جدید با لغو مقوله «تعقیب دزدی‌ها» در زمینه ادبی، به رویارویی و مواجهه با همه این مشکلات نپرداخته است و با این کار به فراگیر شدن این پدیده و بزرگ شدن آن کمک کرده است. با این کارشان میدان را برای کسانی که دوست دارند خودی نشان دهند و شهره آفاق شوند، خالی کردند و کسی را نیافتیم که جلوی گسترش آن‌ها را بگیرد، تا در برابر آنان اعلان کند که تالیف به آن اثری نمی‌گویند که بر پایه ربودن اندیشه‌ها و روش‌ها از دیگران به قصد شگفت‌زده کردن جماعت و تشویق به ابتکار و خلاقیت وارداتی، بنا شده باشد؛ بلکه تالیف عصاره‌ای است که در اثر اشتغال زیاد به مطالعه و بررسی عمیق با گریز از سطحی بودن به دست می‌آید تا دریای خروشان‌ی شود که ورودش به متن جامعه، باعث ایجاد محیط نوآوری و خلاقیت می‌شود و آن را به زمان‌های دور می‌رساند و در این هنگام ستودن و اصرار ورزیدن بر دستاوردهایی که پس از چند نسل، مجموعه‌ای از خاطرات ارزشمند می‌شود، نیکو است، چون سهم زیبایی داشته است. نبود و نادیده گرفتن روحیه نقد، منجر به منفی‌گرایی‌ای می‌شود که از خود، به حالت رکود فکری رایج و شایع تعبیر می‌کند.

آری، کسانی هستند که درباره سرقت‌ها، کتاب و مقاله نوشته‌اند، ولی کار آن‌ها، حالت عمومی و فراگیری دارد که با خطر ساز بودن این پدیده برابری نمی‌کند؛ و این مایه تأسف است. به خصوص با وجود این‌که می‌دانیم ادبیات، حقیقت زنده‌ای است که رشد می‌کند و خود به خود یا متأثر از عوامل خارجی، تغییر می‌کند و بیماری‌ها و آفاتی به سراغش می‌آیند که مانع نشاط آن می‌شوند و آزادی آن را محدود می‌کنند. در گذشته گفتیم که مرض دزدی باعث از بین رفتن نوآوری‌ها و به حاشیه رانده شدن و به دست فراموشی سپرده شدن آن می‌شود؛ زیرا در آن، گمان و تصور سرقت می‌رود، و این‌که این نوآوری‌ها نظریه‌هایی هستند که تاریخ مصرف آن‌ها گذشته است و با این مسئله ثابت کرده است که فایده‌ای ندارد و مهمل گذاشتنش سزاوارتر است؛ در حالی که محتمل است این نوآوری‌ها چشم‌اندازی جدید داشته باشند و سرشار از پیشنهادهایی باشند که در صحنه عمل هنوز آزموده نشده باشند، و تلخی آن‌ها از شیرینی‌شان آشکار نشده باشد و مصیبت این است که نو بودن و تازگی و اهمیت ابداعات را اشخاصی که به انواع فرهنگ و آداب احاطه داشته باشد احساس می‌کنند و اینان کمیاب‌اند.

اگر حال چنین باشد، خطا است که به خاطر کاستن از وخامت سرقت و کاهش اهمیت مقابله و برخورد با آن بگوییم تالیفات‌ی که به طرح برنامه‌های تجدید، نظر دارد، در عرف عام مطلوب و مورد پسند است و گسترش سرقت و غیر آن، زینتی برای آن ندارد؛ چگونه این مسئله درست باشد در حالی که ما می‌بینیم بیماری در نوشته‌های معاصر مسلمانان رو به وخامت گذارده است و منجر به انحطاط و از بین رفتن آن‌ها شده است؛ زیرا این نوشته‌ها در بهترین حالاتش، به عرضه کردن شراب کهنه در ساغرهای نو، ولی بدساخت می‌ماند. در سرقت‌ها، بر زبان مکارانه روبره صفت تکیه می‌شود، در حالی که همه عناصر جلب توجه کردن و عوامل اثرگذار در عرصه سینما برای آن جمع شده است.

گویا دزدان، نصیحت بعضی از گذشتگان را گوش کرده‌اند که نقص و عیبی در سرقت نمی‌دیدند. امثال ابن طباطبای که به کارگیری ظرافت و پنهان کاری در نیرنگ و فریب را توصیه می‌کند تا دزدی آشکار نشود و امثال شمس‌الدین محمد بن حسن، معروف به «نواجی» (۸۵۹-۷۸۸ ه.ق.) که می‌گوید: «اگر شعری

را به نثر در آوردی، بین قافیه‌های شعر و سجع تفاوت بگذار و اگر یک مفهوم را دزدیدی، وزن و قافیه آن را تغییر بده تا پوشیده بماند، و اگر شعری را از دیگری گرفتی، بر معنایش بیفزای و از لفظش بکاه.»^{۱۴}

پی‌نوشت‌ها

۱. برگرفته از کتاب *المقدمة فی نقد النثر العربی*، علی حب‌الله، بیروت، دارالهدای، ۲۰۰۱م، صص ۱۸۵-۲۱۱.
۲. *الوساطة بین المتنبي و خصومه (وساطت بین متنبي و مخالفانش)*، ص ۱۷، با تحقیق ابوالفضل ابراهیم، ج ۳.
۳. همان، ص ۲۱۴.
۴. *العمدة فی محاسن الشعر*، ج ۲، ص ۲۸۰، *الاغانی*، ج ۶، ص ۷۱، *الحيوان*، ج ۴، ص ۳۱۱، خوارزمی در کتاب *رسائل* خود (ص ۲۹) به سرقته اعتراف کرده است.
۵. *العمدة*، ج ۲، صص ۲۸۱ و ۱۹۳؛ *الوساطة*، صص ۱۸۸، ۲۰۱ و ۲۱۴.
۶. *العمدة*، ج ۲، ص ۲۸۱، *المنصف فی اظهار سرقته المتنبي*.
۷. *الثابت و المتحول*، ج ۴، ص ۲۶۴.
۸. *الفارق بین المصنف و السارق*، ج اول، نیز ر.ک. *سرقته ابن اسرائيل فی الوافي بالوفيات*، ج ۴، ص ۵۰؛ *فوات الوفيات*، ج ۳، ص ۴۱۴؛ *لسان الميزان*، ج ۵، ص ۱۹۷؛ *النجوم الزاهرة*، ج ۷، ص ۳۹۶.
۹. *مجلة العربي*، شماره ۳۵۲، مارس ۱۹۸۸، ص ۱۲۳؛ نیز مقاله «السرقته الادبية بدوی طبانة»، ص ۱۲۳۳.
۱۰. ر.ک. *موسوعة الفقه الاسلامی المقارن مشهور به موسوعة جمال عبدالناصر*، جلد اول، مقدمه.
۱۱. *الحصار*، ص ۲۱۴؛ *الامتناع و المؤانسة*، ج ۲، ص ۱۳۱؛ *الليلة* ص ۲۵.
۱۲. ر.ک. *مقدمة فی النقد الادبی*، ص ۳۶، کویت، ج اول.
۱۳. ر.ک. *خلاصة الاثر فی اعيان القرن الحادى عشر*، ج ۴، ص ۴۱؛ *كشف الظنون* ج ۱، ص ۳۵؛ شایان ذکر است که بخش اول که همان نوآوری و ابداع در هر تمدنی است معمولاً کمیاب است، ولی با کمیاب بودنش، وجود تمام پدیده‌های فکری در هر تمدنی و در علوم گوناگون، مدیون آن است و افراد زیادی از نویسندگان در تمدن اسلامی آرزو دارند جزو همین عده اندک باشند، یکی از آن‌ها می‌گوید: تلاش من بر این بود که چیزی در این کتاب بنگارم که سابقه نداشته باشد و فایده‌ای در آن بگنجانم که جز من کسی بدان نرسیده باشد... مقدمه *کتاب نشوار المحاضرة و اخبار الملاکرة*، قاضی ابوعلی محسن بن علی تنوخى، (متوفای ۳۸۴ هـ. ق) با تحقیق عبود شالنجی، ۱۹۷۱م.
۱۴. ر.ک. *عیار الشعر*، ص ۷۷؛ *مقدمة فی صناعة النظم و النثر*، ص ۴۵.

کتابنامه

الامتناع و المؤانسة، أبو حیان التوحیدی، المكتبة المصرية؛ *الثابت و المتحول*، أدونیس، دار العودة، بیروت؛ *الحصار*، أدونیس؛ *الحيوان*، الجاحظ، تحقیق عبد السلام هارون، دار الهلال؛ *الرسائل*، الخوارزمی، مكتبة الحياة بیروت؛ *عیار الشعر*، ابن طباطبا، کتب العلمیة؛ *الفارق بین المصنف و السارق*، جلال الدین السیوطی، تحقیق هلال ناجی، چاپ اول، بیروت، عالم الکتب؛ *كشف الظنون*، حاجی خلیفة، کتب العلمیة؛ *مجلة الرسالة*، سال چهارم، مقاله اغناطیوس کراتشکوفسکی؛ *مجلة العربي*، شماره ۳۵۲، *مقدمة فی النقد الادبی*، عبد الله حسن، کویت؛ *المقدمة فی نقد النثر العربی*، علی حب الله، بیروت، دار الهدای، چاپ اول، ۲۰۰۱م؛ *المنصف فی سرقته المتنبي*، أبو محمد الحسن بن علی بن وکیع، تحقیق یوسف نجیه، دار صادر بیروت، ۱۹۹۲م؛ *موسوعة الفقه الاسلامی (موسوعة جمال عبد الناصر)*، قاهره، المجلس الأعلى للشئون الإسلامیة، ۱۳۸۶ ق؛ *نشوار المحاضرة*، التنوخى؛ تحقیق عبود شالنجی، ۱۹۷۰م؛ *الوساطة بین المتنبي و خصومه*، الجرجانی، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، مصر؛ *وفیات الأعیان*، ابن خلکان، کتب العلمیة.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی